
بیژن الھی

صبحِ روان

پنجاه و یک شعر از کنستانتین کاوافی

۱. بازپرداخت

بازپرداخت / ۱۵

۲. دیروز که آه از دیروز

«بعد ازین با خیل خاموشان ... / ۱۹

ایتاک / ۲۰

شاه دمتریوس / ۲۳

شاهان اسکندرانی / ۲۴

و بغان ترک آنتوان می گویند / ۲۷

قیصرون / ۲۹

تمتس انطاکی ... / ۳۱

جنگ مغنسیه / ۳۳

ستوهی ی پسر سلوکوس / ۳۵

دمتریوس سوتر ... / ۳۸

تحفه‌ی سیصتاری / ۴۲

مِن الْمُعْجَبِينَ ... / ۴۷

منظور والاس / ۴۹

یکی از بغان / ۵۰

رَجُلٍ رَابِعٍ / ۵۲

امیری از غرب لیبی / ۵۶

در راه صُوب / ۵۸

داریوش / ۶۰

در سنه‌ی ۲۰۰ ق.م. / ۶۳

یولیان در الوزیس / ۶۵

در حومه‌ی انطاکیه / ۶۷

از مکتب فیلسوف معروف / ۷۰

سمعان / ۷۳

آه شاید در لباس ... / ۷۶

در میخانه‌ها / ۷۹

قلمزن / ۸۰

خُرَدَوَاتِ زُجَاجٍ / ۸۲

گور یاسیس / ۸۳

سیمون، پسر ... / ۸۴

در ماه عطیر / ۸۷

۳. نمازِ وحشت

در اسکندریه پس از سیصد و چند

و پس از هزار و نهصد و اند

میریس ... / ۹۱

گل‌های همیشه‌خوش / ۹۶

۴. امروز که آه از امروز

از نه شب / ۱۰۳

نشست به خواندن / ۱۰۵

پرسید که چند / ۱۰۶

در خیابان / ۱۰۹

شانه‌ی زخم‌بسته / ۱۱۰

روی عرشه‌ی کشتی / ۱۱۲

در تماشاخانه / ۱۱۴

بازپرداخت

نیم‌ساعتی / ۱۱۵

روی پله‌ها / ۱۱۷

آفتاب عصر / ۱۱۸

که بماند / ۱۲۰

آینه‌ی سرسرا / ۱۲۲

روزهای ۱۹۰۸ / ۱۲۴

این یکی ۲۳ ساله ... / ۱۲۷

یادت بیاید، تن / ۱۳۱

و روی آن بسترها ... / ۱۳۲

شهر / ۱۳۳

۵. بازپرداخت

در یکی از شهرهای آسیای صغیر / ۱۳۷

پیوندان

حواشی / ۱۴۱

منابع / ۱۷۳

مقدمات / ۱۷۷

بازپرداخت

فکر و ذکرم شده این کار. ولی امروز
چه کند پیش می‌رود، ای داد!
از صبح، هوا بس که گرفته بود، دقمرگ شدم.
همه‌اش باران.
همه‌اش باد، باد، باد.
حرفم که نمی‌آید، چه کنم جز نگاه و نظربازی؟
درین گرت‌های بیرنگ که حال پیش چشم دارم در قاب،
لب پاشویه غنوده‌ست جوانی رعنا،
شاید خسته از کبوتربازی زیر آفتاب.
چه قدی، چه قامتی!
عجب ظهر قیامتی
نأش‌هاش کرده، مستِ خواب!
به تماشا می‌نشینم و ساعتهاست:
گم‌گمک که شعر می‌شود، تازه کشف می‌شود
چرا زیباست.

«بعد ازین
با خیلِ خاموشان نفس خواهم زدن»

«به به،» ورقی زد و گفت،
«چه حکایتی ست این جمله، چه واقعی ست.
این بیت سُّفکل الحق اشراقی ست.
چه نگفته‌ها که خواهیم گفت آن دنیا.
چه رنگها که بگذاریم، چه رنگها که برداریم.
ما که پاسدار بی خواب حبسیانِ دلیم:
این همه رازها، این همه داغ و درد
که روز پشتِ روز پرده بر پرده می‌کشیم —
ای خوش آن روز که آزاد، که آزاد و رها
زین همه آواز کنیم آن دنیا.»

«اگرش را دِ نگفتی،» حکیم چنین گفت، نیمخند،
«اگر حوصله‌اش باشد، اگر حوصله‌اش.»